

سلطان محمد خدابنده، علامه حلی و رواج تشیع در ایران

(در قرن هشتم هجری)*

رسول جعفریان

چکیده

جستجو در تاریخ تشیع در ایران در گرو بازشناسی متون تاریخی، رجالی و ادبی، کتابشناسی و تمامی آثاری است که به نحوی، حاوی اطلاعاتی درباره سیر رشد تشیع در ایران است؛ برگی از این تاریخ مربوط به روی کار آمدن سلطان محمد خدابنده در دهه نخست قرن هشتم هجری است. سلطان محمد خدابنده تحت تأثیر برخی از عالمان که در اطرافش بودند؛ به شیعه اثنی عشری گروید. از مهمترین این شخصیتها و عالمان می توان به علامه حلی اشاره کرد. ایشان با سفر به ایران بردولتمردان و شخصیتهای ایرانی تأثیری عمیق گذاشت. در این مقاله ضمن پرداختن به موضوع فوق فصلی هم به تأثیر اندیشه های علامه در ایران اختصاص داده شده است؛ این فصل بر این پایه قرار گرفته است که تا پیش از صفویه چه آثاری از علامه در ایران یا توسط دانشوران ایرانی نوشته شده و اکنون نسخه های آن موجود است. از مهمترین متون مربوط به تشیع اولجایتو، رساله «فواید» خود اوست که شرح مسلمان شدن و سپس شیعه شدن خود را به طور مشروح بیان کرده است. این متن، تماماً در این مقاله آمده است.

*- این مقاله را به مرحوم استاد علامه سید عبد العزیز طباطبایی، نویسنده اثر پراچ «مکتبه العلامة الحلی»، که بخش پایانی این اثر بر پایه آن به نگارش درآمده، تقدیم می کنم.

شهر حله در عراق و در مرتبه‌ای پایین‌تر از شهر حلب در شام، مرکز ثقل تشیع در قرن هشتم بوده است؛ کافی است به القاب عالمان شیعی که به این دو شهر منتسب بوده‌اند نگاهی بیفکنیم تا این مطلب روشن شود؛ بسیاری از عالمان شیعی ایرانی از کاشان، گرگان و نقاط دیگر برای تحصیل به حله می‌رفتند؛ بزرگترین عالم شیعی یعنی علامه حلی و فرزندش فخرالمحققین، که بیشتر عالمان شیعی این دوره از شاگردان آنها بود، هاند، متعلق به همین شهر هستند. پیش از او محقق حلی نیز از همین شهر برخاسته بود.

مهمترین مطلب درباره تشیع ایران در قرن هشتم، رواج تشیع پس از سقوط خلافت عباسی در نیمه قرن هفتم و اندکی بعد از آن و آغاز قرن هشتم است؛ پس از سقوط خلافت عباسی به دست هلاکو و حتی پیش از آن، آزادی مذهبی رواج یافته بود. وزیر مستعصم عباسی (۶۵۶ - ۶۴۰) یک شیعه دوازده امامی به نام ابن العلقمی بود. با سقوط خلافت، سبیل اسلام سنی یکباره از میان رفت و تب اختلافات مذهبی، هم از حیث تشیع و تسنن، هم از جهت حنفی و شافعی، آرام گرفت. ^۱ بتدریج و با گذشت زمان، مغولان با فرهنگ اسلامی آشنا شدند و ایلخانان مغول اسلام را پذیرفتند. لکن با قبول اسلام، در برابر دو گرایش تسنن و تشیع قرار گرفتند؛ غازان خان (۷۰۳ - ۶۹۴) اسلام را پذیرفت و در برابر تشیع و تسنن، موضع میانه‌ای را انتخاب کرد. رشیدالدین فضل‌الله حکایت خواب دیدن رسول خدا (ص) را به وسیله غازان، نقل کرده، نوشته است: «و میان ایشان - رسول خدا (ص) و غازان خان - محاوره بسیار رفته و امیر المؤمنین علی و حسن و حسین علیهم السلام با نبی صلوات الله علیه بهم بوده‌اند و تعریف ایشان فرموده و گفته می‌باید که شما برادران باشید و فرمود تا پادشاه اسلام با ایشان معانقه کرده و از جانین برادری قبول کرده‌اند ... و از آن تاریخ باز دوستی او با اهل بیت نبوت علیهم السلام زیادت شد و همواره جهت سبیل الحجاج مددها می‌فرمود و مزار خاندان را زیارت می‌کرد و نذرهای پذیرفت و می‌فرستاد و سادات را عزیز و محترم می‌شمرد و صدقات در حق ایشان می‌فرمود و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البر در هر موضعی می‌ساخت و اوقاف معین می‌فرمود، وظایف و مشاهرات هر طایفه‌ای در نظر آورده و می‌فرمود چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر طوایف هست و از آن سادات نیست. از آن علویان نیز واجب است و فرمود تا در تبریز و دیگر ولایات معظم در تمامت ممالک در بلاد معتبر چون اصفهان و شیراز و بغداد و امثالها دارالسیاده سازند تا سادات آنجا فرو آیند... و همواره در عبارت آورده و می‌فرمود من منکر هیچکس نیستم و به بزرگی صحابه معترفم؛ لیکن چون رسول را علیه الصلاة والسلام در خواب دیدم و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده، هر آینه با اهل البیت دوستی زیادت ورزم و الا معاذ الله که منکر صحابه

۱- ر.ک: مسائل عصر ایلخانان، فصل «نبودن تعصب مذهبی در دوره مغول»، صص ۲۶۸ - ۲۵۹

شوم و فرمود تا جهت مشهد حسین علیه السلام نهری جاری گردانند».^۱

در جای دیگر نیز اشاره شده است که در هنگام رقتن به بغداد، زیارت مشهد کاظمی و امام اعظم ابوحنیفه کوفی دریافت.^۲ حافظ ابرو درباره تشیع غازان خان نوشته است: «پادشاه غازان را میلی تمام به آن طایفه (اهل تشیع) بود؛ اما هرگز از غایت کنایت اظهار نکردی و رعایت مصلحت عام فرمودی و کسی را زهره آن که اظهار کند نبودی».^۳

گزارش مفصلی را از چگونگی شکل‌گیری اندیشه شیعی در افکار غازان خان^۴ آورده و نوشته است: «قضیه از محبت وی نسبت به سادات آغاز شد؛ سیدی را به جرم آن که پس از نماز جمعه، نمازش را اعاده کرده بود کشتند؛ وقتی غازان خان این مطلب را شنید و از کیفیت و کمیت قضیه سادات آگاه شد، دست به قصاص بلواگرانی که آن سید را کشته بودند زد و بسیاری را کشت. پس از آن، کسی از عالمان، که نامش نیامده، گزارش اختلافات و درگیریهای ایجاد شده پس از رحلت رسول خدا (ص) را به تفصیل برای وی بازگفت و این قصه را تا سقوط عباسیان ادامه داد. نقل او به گونه‌ای مدافعانه از تشیع و برضد مخالفان آنان تنظیم شده بود».^۵ «غازان خان» (چون از این مطارحه آگاه شد، دست ارادت و قبول بر سینه بی‌گناه خود نهاد و گفت: کسی که نصرت اهل بیت و خذلان دشمنان او کند منم.) «بدنبال آن دستور داد تا در تمام شهرها «دارالسیاده» بنا کرده «بر هر یکی چندان املاک و قری و ضیاع و عقار وقف کرد که هر سال از ربوع مستدرکات و حاصل ارتفاعات ده هزار دینار به مرتزقه برسد».

به نقل مؤلف تاریخ اولجایتو «غازان بعد از آن به دوستداری و هواخواهی علی و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و خذلان معاندان ایشان تیرا نمود».^۶ پس از آن در باره خطبه نماز جمعه صحبت شد و غازان خان تصمیم گرفت تا خطبه را شیعی کند؛ وی گفت که «قیاس خطبه بر تحیاتست که فرمود: اللهم صل علی محمد و آل محمد و تفرموده که علی اصحابه و اله. ذکر خلفای سه گانه در خطبه بدعت است و از آن اهل بیت و علی که مقدم ایشان است واجب و من نام ایشان را در زمین ایران از خطبه وضع خواهم کردن تا مبتدع نباشم».^۷ در همین حال کسانی وی را با توجه به گرایش عامه مردم به تسنن، از اصرار بر این موضع برحذر داشتند. مرگ غازان خان فرصت کار دیگری را برای وی در این زمینه نگذاشت و او در سال ۷۰۹ هجری درگذشت.

۱ - جامع التواریخ، ج ۲، صص ۱۲۵۹ - ۱۲۵۸

۲ - همان، ص ۱۲۷۲

۳ - مجمع التواریخ، نسخه ملک، ج ۳، برگ ۲۳۷ از: مسائل عصرا بلخانان، ص ۲۳۹

۴ - ر.ک: تاریخ اولجایتو، ص ۹۶. در آنجا مؤلف از مذهب حنفی با عنوان «مذهب پاک حنفی» و از ابوحنیفه با عنوان «امام اعظم ابوالنعمان رضی الله عنه» یاد کرده است. این از عجایب است که کاشان شیعی، حنفی داشته باشد، مگر آن که به احتمال قوی وی قاسانی باشد نه کاشانی. قاسان شهری در ماوراءالنهر است که طبعاً سنی است.

۵ - همان، ص ۹۳ - ۹۱

۶ - همان، ص ۹۴

۷ - همان، ص ۹۵ - ۹۴

تشیع اولجایتو

جانشین غازان خان، گرایش روشن تری نسبت به تشیع از خود نشان داد. اولجایتو نخستین سلطان مهم جهان اسلام است که رسماً تشیع اثنا عشری را پذیرفته و سکه به نام مبارک دوازده امام (ع) زده است. تشیع وی در ادامهٔ مباحثاتی است که میان علمای مذاهب در حضور غازان خان در جریان بوده است.

تصویری را که قاشانی در بارهٔ اختلافات حنفی و شافعی در حضور جانشین غازان خان (سلطان محمد خدابنده یا اولجایتو) به دست داده، جالب است؛ وی گزارش را به گونه‌ای آورده که نشان می‌دهد شاه از شدت درگیری این دو فرقه سخت رنجید، زیرا دید که چگونه هر یک از آنها بر ضد یکدیگر رأی داده و همدیگر را محکوم می‌کنند. عصبانیت اولجایتو از این اختلافات به حدی رسید که گفت: «این چه کاری بود که ما کردیم و یاساق و یسیون چنگیزخان بگذاشتیم و به دین کهنهٔ عرب درآمدیم که به هفتاد و اندک قسم موسوم است».^۱ در این زمان جدالی سخت در دل شاه پدید آمد: «میان اقرار و انکار و رغبت و نفرت و عزم و فسخ ایمان و اسلام تکاپوی و جستجو می‌کرد؛ با این حال بازگشت از اسلام برای وی آسان نبود. او خود می‌گفت: «بسیار زحمت و رنج در دین اسلام کشیده‌ام، ترک اسلام نمی‌توانم کرد».^۲

به نقل قاشانی، در این وقت، گرایش غازان خان را به مذهب شیعه برای شاه بازگو کردند؛ شاه پرسید: مذهب شیعه کدام است؟ وقتی از رفض برای وی گفته شد، ابتدا تحاشی کرد؛ اما کسی که با وی سخن می‌گفت از فرصت استفاده کرده، گفت: تفاوت این مذهب در آن است که «کسی را قرضی باشد که در یاساق مقول بعد از چنگیزخان، اورق او را قایم مقام او می‌داند و مذهب سنت این که امیری را به جای او سزاوار می‌دانند». در این حال بود که به گفتهٔ قاشانی «سید تاج الدین آوجی»، که از اخلاط این معجون بود، با جمعی از ائمهٔ شیعه به شرف بندگی پادشاه جهان پناه رسید و باتفاق او را بر رفض تحریض و ترغیب می‌نمودند. این بار مباحثه‌ای در حضور شاه بین شیعیان و سنیان برقرار شد. اما بحث به جایی نرسید و حوادث جاری شاه را از تصمیم‌گیری بازداشت.^۳

اندکی بعد گذار شاه به بغداد افتاد و از آنجا به زیارت مشهد امیرالمؤمنین - علیه السلام - رفت؛ در آنجا «شب را عارضه‌ای دید بشارت دهنده و رغبت انگیزنده به خلاص و نجات». با مداد آن روز، شاه «مذهب شیعه» را اختیار کرد و گفت: «ای اصحاب و نوکران! هر که از شما با من در این طریقت و عقیدت موافقت نماید فیها و هر که طریق مخالفت و مابینت سپرد بر وی هیچ حرج و اعتراض نیست؛ منصب اعمال خود به سلامت بگذارد و به سلامت برود». بعضی به سبب زوال جاه و مال موافقت نمودند و بعضی از برای تقلید اعتقاد آباء و اجداد و انکار عوام ظاهر خلاف باطن

۲ - همان، ص ۹۹

۱ - همان، ص ۹۸

۳ - همان، ص ۱۰۰-۹۹

فرانمودند، به این ترتیب بود که «فرمان نفاذ یافت تا تغییر خطبه کردند و نام صحابه کبار و ائمه ابرار از خطبه طرح کردند و نام علی و حسن و حسین ثبت، در جمله اعمال عراق عرب». بدین سان سکه هم به نام دوازده امام ضرب شد و «در همه ممالک ایران و شیعیه، در بانگ نماز حی علی خیر العمل بیفزودند».

علاقه اولجایتو به تشیع و یا به دست آوردن آگاهیهای بیشتر، سبب شد تا وی علمای شیعه را از عراق عرب فراخواند؛ بدین گونه بود که «فرمان نفاذ یافت از اطراف ممالک ایران ائمه شیعه حاضر شدند». در میان این جمع، قاشانی اسامی چند نفر را نام برده که مهمترین آنها علامه حلی است و از اینجاست که ارتباط علامه حلی با اولجایتو آغاز می شود. به نقل قاشانی «از شهر^۱ جمال الدین مطهر، که مردی فقیه و دانشمند است، مشارالیه در ایمانی و یونانی متعین و متبحر و پسرش فخرالدین و جمال الدین و رامینی و سنجار از شهر سنجار و غیرهم». از میان عالمان حاضر، علامه پسند شاه افتاد؛ آنگونه که «پادشاه از زمره ایشان جمال الدین مطهر را پسندید و به ملازمت خود اختیار کرد و باقی را با وطن مألوف اجازت انصراف داد و در همه اوقات با جمال الدین بن مطهر در مناظره و مباحثه مسایل اصول کلام و فقه بودی، چنانکه در خاطر پادشاه ثابت و راسخ شد که جز علی و اهل بیت او از استخوان و اروغ رسول صلی الله علیه نبودند و باقی صحابه بیگانه»^۲.

قاشانی بخشی از مذاکرات و سؤالات شاه را از علامه آورده که جالب است؛ از جمله سؤالات اولجایتو در مورد مذاهب چهارگانه فقهی و ارتباط آنها با صحابه است که علامه با پاسخ طولانی خود نشان می دهد که این چهار مذهب ربطی به صحابه ندارد و طرفداران آنها در قرن دوم پدید آمدند و عباسیان از آنها حمایت کرده مذاهب آنها را رسمیت بخشیدند «و خود را طایفه ناجیه و اهل سنت و جماعت نام نهادند و هر که غیر ایشان بود او را گمراه و ضال و مضل و غاوی و مغوی خواندند». علامه این سیاست عباسیان را هم در برخورد با شیعه شرح داده است که «و بعد از انقلاب دولت ایشان و نوبت خلفای آل عباس، دوستداران و محبان علی و اهل بیت نبی را رافضی و غالی و قرمطی خواندند و ایشان را برای تصدیر به خلافت در میان مسلمانان خوار و بی مقدار کردند و از حق تعالی شرم و از رسول خلق آرم نداشتند تا عاقبت به حق خود رسیدند و به آنچه کرده بودند سزای خود دیدند»^۳.

قاشانی، همچنین از سؤال شاه از نظام الدین عبدالملک - عالم سنی دربار - درباره اصول و فروع دین اسلام و مذاهب و طریق مختلف سؤال می کند. او هم برای هر فرقه ای مانند مرجئه، قدریه، معتزله و شیعه چند سطر شرح می دهد؛ پس از آن در فروع نیز، مذاهب چهارگانه فقهی را شرح می دهد؛ شاه از صحبتهای وی خشنود شده و از شنیدن آن سخنان «رخ پادشاه جهاندار چون

۱ - قاشانی نام شهر را نیاورده که بر حسب قاعده باید حله باشد.

۲ - همان، ص ۱۰۳

۳ - تاریخ اولجایتو، ص ۱۰۱

گل به هنگام بهار بشکفت». بعد از آن «لاجرم درگاه او پیوسته به زمره علمای رافضی و فضلا و فرقه ادبا و حکما مملو و محشو بودی»؛ وی سپس از ایجاد مدرسه سیاره^۱ یاد کرده و این که چند کرسی برای چند عالم ایجاد کرد که یکی هم به «جمال الدین مطهر حلی و پسرش فخرالدین» تعلق داشت.^۲ روشن است که خدابنده در جمع درباریان خود از عالمان و حکمای سنی هم بهره می برده است. حافظ ابرو نیز به تقریب، روایتی مانند روایت قاشانی را درباره تشیع خدابنده آورده است. او در این باره و بویژه نقش علامه حلی می نویسد:

در اثنای این تحیر امیر طرمطاز عرضه داشت که غازان خان که از عقل و اکمل جهانیان بود به سبب اعتقادات، میل به مذهب شیعه فرمود؛ سلطان را همان اختیار می باید کرد. سلطان فرمود که مذهب شیعه کدامست؟ طرمطاز گفت: آنکه به رفض مشهور است. سلطان بانگ بر وی زد و گفت: ای بدبخت مرا رافضی سازی!! طرمطاز به تمهید عذر وی مشغول گشت و مذهب شیعه را در سمع سلطان تزئینی داد و او که مردی فصیح و محیل بود و به تمهیدی تمام تزییف مذهب اهل سنت و جماعت می کرد، با سلطان گفت شیعه آن است که می گویند پادشاهی بعد از چنگیز از آن اورق او باشد و سنی آنست که گویند پادشاهی بعد از چنگیز خان از آن امرای قراچو باشد که نزدیکان چنگیزخان باشند و از این جنس مزخرفاتی چند تقریر کرد و سلطان را در غایت نیکو اعتقادی و میل طبیعت به دین اسلام و متابعت و محبت محمد رسول الله میل بدان طرف شد؛ در اثنای این حالت سید تاج الدین آوجی با جمعی از ائمه شیعه به حضرت آمد و زبان وقیمت در مذهب اهل سنت و جماعت کشیدند؛ دائماً پادشاه را تحریض کردند و مولانا نظام الدین عبدالملک با ایشان نیز به مجادله و مناظره برخاست و با ائمه شیعه بحث کردی و قواعد مزیف ایشان را در نظر پادشاه آوردی و به سمع سلطان گذرانیدی و شیعیان را مالیده داشتی و ایشان را با او کمال معارضه و قدرت مناظره نبود. اتفاقاً در آن زمستان به سبب کار اوقاف آذربایجان از حضرت غایب شد و پادشاه در این حال سنه تسع و سبعمائیه عزیمت بغداد کرد و چون بدانجا رسید به زیارت مشهد علی - علیه السلام - رفت اتفاقاً آنجا خوابی دید که دلالت می کرد در تقویت مسلمانی. چون صورت واقعه با امرا باز گفت امرای متشیع که جمعی میل به آن طریقت داشتند سلطان را تحریض تمام کردند بر اختیار مذهب شیعه و سلطان مذهب شیعه اختیار فرمود و غلوی عظیم کردند در آن باب، چنانکه سلطان با امرا و اینافان خود مبالغت می کردند که تمامت این مذهب اختیار کنند. بعضی رعایت حال سلطان را و بعضی از کم اعتقادی و بعضی به طبع خود مایل بودند؛ بیشتر آن مذهب اختیار کردند و شیعیان را کار بالا گرفت و امرای سعید چوپان و ایسن قتلغ - رحمه الله تعالی - در مذهب اهل سنت صلب بودند و هرگز در اعتقاد ایشان - هر دو - فتوری ظاهر نشد تا به حدی که امرای

دیگر که میل کرده بودند به حضور ایشان در آن حتی مجال سخن نداشتندی بلکه جماعت سادات و اهل شیعه که ملازم بندگی حضرت بودند از ایشان خائف بودند و به لطایف الحیل تدبیر، چندانکه خواستندی که ایشان را میل بدان طرف پدید کنند میسرشان نشد و حکم رفت که در تمامت ممالک ایران زمین تغییر کنند خطبه را و نام صحابه سه گانه - رضی الله عنهم - از خطبه بیندازند و بر نام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حسن و حسین - سلام الله علیهم - اختصار نمایند و تغییر سکه کردند در سنه تسع و سبعمائه از نام صحابه با نام امیرالمؤمنین کردند و حی علی خیر العمل در اذان اظهار کردند و در تمامت ممالک اولجایتو سلطان این معنا منتشر شد الا در قزوین؛ مذهب شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت و ائمه آن طایفه را از اطراف طلب داشتند؛ شیخ جمال الدین حسن بن المطهر الحلی به حضور آمد و او مردی دانشمند متبحر بود از تلامذه خواجه نصیرالدین و در علوم معقول و منقول مشهور و یگانه جهان و تصنیفات بسیار ساخته و چون به حضرت سلطان آمد دو نسخه به نام پادشاه تصنیف کرده به رسم تحفه آورد؛ یکی نهج الحق و کشف و الصدق در علم کلام و منهاج الکرامه من باب الامامه در مذهب شیعه و این دو کتاب از کتب معظمه آن طایفه است؛ چون به حضرت سلطان رسید سلطان او را و پسرش را مولانا فخرالدین محمد بن جمال الدین سنجاری و غیر هم را اجازت فرمود که به وطن خود رفتند و میان جمال الدین بن المطهر و مولانا نظام الدین عبدالملک مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین احترام او عظیم کردی و در تعظیم او مبالغت نمودی و مباحثات ایشان از جهت استفادت و افادت بودی نه بر طریق جدل و لجاج و عناد؛ و شیخ جمال الدین حسن بن المطهر هرگز بر طریق تعصب بحث نکردی و در توقیر و تعظیم صحابه - رضوان الله علیهم - مبالغت فرمودی و اگر کسی در حق صحابه کلمه ای بد بگفتی منع تمام فرمودی و رنجش کردی و با سلطان سعید خلوات داشتی و پسرش نیز در مجالس حاضر شدی و سلطان را بر محبت صحابه و تعظیم ایشان تحریر فرمودی و کلماتی را که شیعیان متعصب گویند بغایت منکر بودی و منع کردی و به انواع عاطفت و مرحمت از ادراعات و مرسومات و مسامحات در ولایت حله مخصوص شد و تا تاریخ سنه اربع و عشرين و سبعمائه در قید حیات بود و سید بدرالدین تقیب مشهور طوس با جمعی سادات ملازم سلطان شد و هر چند از سادات بزرگوار چیزی که لایق منصب و شرف ایشان نباشد صادر نشده؛ اما جمعی فتنان انارت نایره فتنه می کردند و مسلمانان را در شهرها زحمت می دادند و اهل سنت و جماعت نیز از این معنا منفعل نشدند و بسر اعتقاد پاک و محبت صحابه مصطفی - صلی الله علیه و آله - و مودت اهل بیت و تعظیم امیرالمؤمنین علی و فرزندان او - صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین - راسخ می بودند و هر چند از طرفین تعصبها قائم شد و به محاجات و محاکات و غیره رسید اما به جایی نرسید و سلطان

سعید از غایت محبت دین اسلام و دوستی محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله - و اهل بیت او، دائماً با علما در مناظره و مباحثه می‌بود و اهل علم را رونقی تمام و چنان علم دوست بود که بفرمود به استصواب و فکر خواجه رشیدالدین تا مدرسه سیاره بساختند از خیمه‌های کرباس و دائماً با اردو می‌گردانیدند و در آنجا مدرسی چند تعیین فرمود چنانکه شیخ جمال الدین حسن بن المطهر و مولانا نظام الدین عبدالملک و مولانا نورالدین تستری و مولانا عضدالدین آوجی و سید برهان الدین عبری و قرب صد طالب علم را در آنجا اثبات کردند و ترتیب ماکول و ملبوس و الاغ و دیگر مایحتاج ایشان مهیا فرمود تا در بندگی حضرت می‌باشند و در سلطانیه در ابواب البر میارک مدرسه انشاء فرمود...»^۱

نویسنده فصول الحق می‌گوید: «چون او (محمد خدا بنده) به جوار رحمت حق واصل شد شیعه متواری کنج خمول شده، تقیه شیوه خود نمودند تا آن که پادشاه فریدون جباه ... شاه اسماعیل الصفوی الحسینی ظهور نمود».^۲ از نشان‌های برجای مانده تشیع اولجا تبتو کتیبه علی ولی الله است که هنوز بر روی گنبد سلطانیه موجود بوده و مربوط به سال ۷۱۰ هجری است.^۳ بعلاوه در قسمت تحتانی گنبد سلطانیه با خطوط کوفی کلمات الله و محمد و علی آمده است؛ همینطور در بدنه منارها با ترکیبی از آجر و کاشی به شیوه معقلی نام الله و محمد و علی آمده است.^۴

تاج الدین آوجی، که سهمی بسزا در تشیع خدا بنده داشته، همان است که افتدی از وی با عنوان تاج الدین آوی شهید نام برده و نوشته است که وی نزد خدا بنده سخت مقرب بوده است. او گفته که پس از درگذشت سلطان، امرای سنی وی را به همدستی با مخالفان دولت متهم کرده و به شهادت رساندند.^۵ شهادت وی در سال ۷۱۱ و بعد از آنی بوده که دو فرزندش را پیش از وی به قتل رساندند.

علی رغم آن چه که در باره بازگشت خدا بنده از تشیع نقل شده است، ابن کثیر با اشاره به گروش او پس از یک سال از سلطنتش به تشیع تصریح می‌کند که و لم یزل علی هذا المذهب... الی ان مات فی هذه السنة (۷۱۶).^۶ گرچه ممکن است که وی به دلیل اعتراضات مردم پس از مدتی از اصرار در رسمیت تشیع کاسته باشد. ابن کثیر از اقدامات یکی از فرماندهان شیعی خدا بنده با نام دلقتدی یاد می‌کند که کوشش کرد تا تشیع را در بلاد حجاز نیز رواج دهد اما با مرگ خدا بنده این اقدامات متوقف شد.^۷

۱ - مجمع التواریخ، نسخه ملک، جلد سوم، برگ ۲۳۷، به نقل از: مسائل عصر ایلخانان، صص ۲۵۰ - ۲۴۶ ر.ک: فهرست کتابخانه مجلس، ج ۱۰، ص ۲۱۶۸.

۲ - مجله میراث فرهنگی، ش ۱، ص ۸

۳ - جغرافیای تاریخی سلطانیه، ص ۶۳

۴ - ریاض العلماء، ج ۷، ص ۳۹ و در باره او ر.ک: الحقائق الزاهنه، ص ۱۸۶

۵ - البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۷۹

۶ - همان، ج ۱۴، ص ۸۰

نمونه‌هایی از سکه‌های ضرب سال ۷۰۹ و ۷۱۰ در اربیل، آران، بصره، بغداد، ساوه سلطانیه، اصفهان، شیراز و بسیاری از شهرهای دیگر ایران و عراق به نام سلطان محمد خدابنده موجود است که بر آنها نام دوازده امام (به صورت صلوات کبیر) و تعبیر علی ولی الله آمده است.^۱

تشیع اولجایتو به روایت خودش

رساله کوچکی با عنوان فواید از اولجایتو برجای مانده است. این رساله، به تعبیر خود اولجایتو مشتمل است بر «سخنهای علمی که از حضرت آفریدگار جل جلاله به دل ما می‌رسد». اولجایتو دستور داده است این سخنان را بنویسند «تا اگر خدای تعالی خواهد کتابی بدستور شود که آن را همه جا بخوانند و فائده آن بگیرند و از ما یاد کنند و دعای خیر گویند.» تحمیدیه رساله کاملاً رنگ تشیع دارد با این عبارات: بسم الله الرحمن الرحيم رب وفق بحق وليك الرضا علي بن موسى عليهما الصلاة والسلام، الحمد لله رب العالمين ... والصلوة على محمد و اله وذرياته و اتباعه الطيبين الطاهرين و جميع انبيائه المرسلين.

بخش مهمی از این رساله مربوط به گرایش‌های مذهبی اولجایتو است. وی ابتدا از دین آباء و اجدادی خود یاد کرده، سپس از اسلام آوردن خود و در ادامه به تفصیل از دلیل شیعه شدن خود سخن گفته است. در اینجا عیناً این بخش را نقل می‌کنیم.

فصل دیگر من که سلطانم در اوّل مذهب و راه پدران داشتم. چون حق تعالی راهنمایی کرد، در دل من روشنائی ایمان پدید آمد. خدای تعالی را به یگانگی شناختم و او را به پاکی بدانستم و از شرک و کفر برون آمدم و معلوم من شد که پیغمبران او همه بر حق‌اند و هر چه حق فرمود همه به خلف رسانیدند و نیز معلوم کردم که از همه پیغمبران آخرین محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم فاضلتر و بزرگتر بوده است و بدین او در آمدم و شریعت او قبول کردم. بعد از آن دیدم که هر کسی راهی و روشی و مذهبی گرفته‌اند؛ چنانچه تقریر کردند که هفتاد و دو فرقه‌اند و هر یکی می‌گفتند که مذهب حق، من دارم. آخر کار آنچه بیشتر اهل ممالک ما بودند گفتند که بهترین مذهبها چهار است [مذهب] شافعی و ابوحنیفه و مالکی و حنبلی. چون ازین چهار پرسیدم که کدام بهتر است، بیشتر گفتند ابوحنیفه که استادتر و مذهب او بهتر است آن مذهب اختیار کردم. بعد از چند سال قاضیان مذهب شافعی بیامدند و تقریر کردند که در مذهب ابوحنیفه بچه سگ حلالست و مذهب ما بهتر است. قاضیان مذهب ابوحنیفه مسلم نداشتند. میان ایشان نزاع افتاد و یکدیگر را عیبها بیرون آوردند. حنفی مذهبان گفتند در مذهب شما... چون این صورتها مشاهده شد به تحقیق آن مشغول شدم که این خلافها از کجا پیدا شده است. جمعی از دوستانان خانان پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بودند و تقریر کردند: از آنجا که بعد از پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم سخن امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام نشنودند که از همه عالمتر و به پیغمبر نزدیکتر بود، دانستم که این سخن راست خواهد بود و درین سخن نیک تأمل کردم و دانشمندان اهل بیت و سادات را حاضر کردم و به تحقیق این سخن مشغول شدم تا خدای تعالی به واسطه سخن ایشان راه حق پیش ما روشن گردانید که در اسلام مذهب حق این است که اهل البیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم داشته‌اند و بعد از آن در این مسأله شروع کردم که بعد از پیغمبر خلافت به که می‌رسد و بجای پیغمبر که نزدیکتر بود که بنشینند. اهل سنت تقریر کردند که ابوبکر. گفتم: به چه دلیل؟ گفتند که صحابه پیغمبر بود و به سال از همه بزرگتر و در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مدح ایشان بسیار می‌فرمود. ما را جوابی لطیف بخاطر رسید که با امرا و حاضران گفتیم که در زمان پدران ما امیران بودند که از ما بسال بزرگتر بودند و نزدیک پدر ما می‌نشستند و پدر ما همه را تعریف و مدح می‌فرمود. بعد از آن که پدر بزرگ ما از دنیا رفت، اگر آن امیران دعوی کردند که پادشاهی به ما می‌رسد و به زور ستاندی روا بودی؟ همه اتفاق کردند که روا نبود و ظلم بودی. پس به تحقیق دانستیم که با وجود امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة و السلام که از همه عالمتر و کاملتر و پسر عم و داماد پیغمبر صلی الله علیهما و الهما و سلم بود و فرزندان بزرگ از دختر صلی الله علیه و اله و سلم داشت روا نبود که دیگری بجای او نشیند و خلافت حق او بود و بر تمامی امت واجب و لازم بود که فرمان او برند و آنچه فرماید پیروی آن نمایند و به یقین دانستم که هر که مذهب اهل بیت علیهم الصلوة و السلام اختیار کند ناجی و رستگار باشد. بدین سبب ما اهل بیت را تربیت کردیم و ایشان را بعد از آن که از دست ظالمان سر برون نمی‌توانستند آورد سرافراز گردانیدیم و هر چه مناصب شرعی بود حکم کردیم که هر علوی که دانشمند بود در شهر خود حاکم آنها او باشد.

فصل بعد از آن پرسیدم که از علما و دانشمندان که از کلام الله و احادیث، هیچ چیزی هست که دلالت بر خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام کند و الزام اهل سنت به آن توان داد. جواب دادند که بسیار. از جمله قوله تعالی: **أَنَا وَإِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**، یعنی این است و جز این نیست ولی شما [خداست و رسول اوست و] آنکس که نماز گزارد و در حال رکوع، صدقه دهد و این آیه بعد از آن نازل شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام در نماز انگشتی به سایل داد و به اتفاق همه این امر مخصوص آن حضرت است، صلوات الله علیه.

فصل دیگر نقل کردند که چون پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم از حجة الوداع بازگشت به موضعی رسید که آن را غدیر خم می‌گویند. جبرئیل علیه السلام فرود آمد و این آیه آورد، قوله تعالی: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** و سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل علیه السلام پیشتر آیه انما وإيكم الله آورده

بود در باب ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جهت خوف از بعضی آن را اظهار نمی فرمود. خدای تعالی درین محل از آن خبر داد که، برسان امامت امیرالمؤمنین علی را علیه الصلوة و السلام و اداکن که اگر نرسانی آنچه به تو نازل شده است از خدای تعالی یعنی آیه اَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ پس تبلیغ و ادای رسالت نکرده باشی و مترس که خدای تعالی عاصم و نگه دار تست و نگاه دارد ترا از ضرر و شرر همه ظالمان. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنجا فرود آمد و تمام صحابه حاضر شدند و از جهاز شتران منبری ساختند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آن منبر شد و فرمود: اُنَّهَا النَّاسُ اَلَسْتُ اَوَّلِيْ بِكُمْ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ یعنی ای مردمان نیستم من اولی تر به شما از نفسهای شما و صاحب تصرف در امورات شما؟ تمامی گفتند: بلی یا رسول الله. یعنی هستی اولی تر. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة و السلام گرفت و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مِنْ وَاٰلِهِ وَاَعْدَاءِ مِنْ عَادَةٍ وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرْتَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ یعنی هر که من به وی اولی ترم و ولی و یم این علی به وی اولی تر است و ولی و امام و صاحب تصرف وی است. بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر که علی را دشمن بدارد و یاری ده هر که علی را یاری دهد و فروگذار هر که علی را فرود گذارد. پس تمامی خلیق تهنیت و مبارکی امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام گفتند و اول کسی که مبارکی گفت عمر بود و گفت: بِيَخٍ بِيَخٍ يَا اَبَا الْحَسَنِ صِيْرَتٌ مَوْلَايَ و مَوْلِيْ كُلِّ مُؤْمِنٍ و مُؤْمِنَةٌ یعنی خوش و گوارنده باد ترا ای ابوالحسن، گشتی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه.

فصل دیگر چند حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند. اول آن که فرمود:
 مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِيْ كَمَثَلِ سَفِيْنَةِ نُوْحٍ مِّنْ رَّكِيْبٍ فِيْهَا نَجِيٌّ و مِّنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَقَ. یعنی مثل و داستان اهل بیت من مثل و داستان کشتی نوح است، همچنان که هر که در کشتی نوح نشست نجات یافت و غرق نشد و هر که تخلف کرد و ننشست غرق شد و هلاک گردید، همچنین هر که دست در دامن اهل بیت من زد و به طریق و مذهب ایشان رود نجات یابد و از عذاب آخرت ایمن گردد و رستگار باشد و هر که تخلف ورزد و متابعت مذهب اهل البیت نکند هالک و زیان کار باشد و به عذاب آخرت گرفتار گردد.

و حدیث دوم فرموده: سَتَفْتَرِيْ اُمَّتِيْ عَلٰی ثَلَاثَةٍ و سَبْعِيْنَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ و الْبَاقِيَةُ هَالِكَةٌ یعنی زود باشد که امت من به هفتاد و سه گروه شوند یکی از ایشان ناجی و رستگار و دیگران همه هالک و زیان کار.

حدیث سیم فرموده: اَتَى تَرَكْتُ فِيْكُمْ مَا اِنْ اَخَذْتُمْ بِهٖ لَنْ تَضَلُّوْا: کتاب الله و عترتی اهل بیتی یعنی به درستی که من گذاشتم در میان شما چیزی را که اگر بگیرید آن را هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من [صلوات الله و سلامه علیه و آله و علیهم اجمعین].

حدیث چهارم فرموده: لایزال الاسلام عزیز الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی همیشه باشد اسلام عزیز تا دوازده خلیفه از قریش باشند.

دیگر بیان کردند که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام به اتفاق اهل اسلام معصوم بود و دیگران معصوم نبودند به اتفاق همه.

چون این دلایل و سندها بر ما ظاهر شد به یقین دانستیم که گروه ناجیه یعنی رستگاران گروهی اند که مذهب اهل البیت اختیار کرده اند.

بعد از آن پرسیدم که اهل البیت علیهم السلام کیانند؟ گفتند: حضرت امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد تقی و علی تقی و حسن المسکری و محمد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که به همین ترتیب بعد از امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابنی هذا امام ابن امام اخو امام ابواثمة التسعة تاسعهم قائمهم، یعنی این پسر من امام حسین امام است و پسر امام است و برادر امام و پدر نه امام است که نهم ایشان قائم ایشان است.

فصل همچنین شبی در خواب دیدم که امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام بر درختی بود به غایت بلند و من آنجا بودم. اشارت فرمود که بر بالای این درخت بیا. بر بالای درخت رفتم. مرا بنواخت و فرمود که، در زیر نگاه کن من نگاه کردم، سه تن را دیدم یکی آره و یکی تیشه و یکی تبری در دست داشتند. فرمود که اینها می خواهند این درخت را بیندازند برو و هر سه را بکش. من فرو آمدم و فرمان بجای آوردم. چون بیدار شدم غرق غرق بودم و یقین دانستم که مراد از سه تن که بود و نیز دانستم که تقویت این مذهب به دست من خواهد شد ان شاء الله تعالی. و شبی دیگر در خواب دیدم که شخصی از مشرق و یکی از مغرب با هم کشتی می گرفتند.

دیدم که شخص مشرقی مغربی را از زمین جدا کرد و بر بالای دوش آورد و بر زمین زد. پرسیدم که این مشرقی چه کس است؟ گفتند: امیر المؤمنین علی است علیه الصلوة و السلام و مغربی عمر است. بیدار شدم و دانستم که حال چیست و یقین ما شد که مذهب شیعه بر دیگر مذاهب غالب است و در آن شکی و شبهه نیست دانسته و تحقیق و یقین این مذهب اختیار کردم تا ناجی و رستگار باشم و دیگر مذاهب گذاشتم تا هالک و زیان کار باشم. اکنون اهل اسلام نیکو اندیشه نمایند که مرا امروز سلطنت ممالک و شوکتی است از آب آمویه تا به مصر و شام و از خویشان و فرزندان امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام نیستم که برای ایشان دروغی بگویم تا مردم مرا بزرگ دانند و نیز به لشکر احتیاج ندارم که به این سبب شیعه یا سادات مدد من باشند. محتاج نیستم که علویان یا شیعه چیزی به من دهند هر سال چندین هزار تومان به محبت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام به سادات می‌دهم. هر که عاقل باشد یقین داند که در این امر نظر ما در آن

است که مردم مذهب حق اختیار کنند و از راه کج باز به راه راست آیند و دست در دامن اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و علیهم زتند و ایشان را حق دانند و دیگران را باطل و ما را از این جهت ثواب حاصل گردد و هر که نیکبخت باشد قبول کند و هر که نخواهد بر وی حکمی و زوری نیست، اما خطبه و سکه که حق من است و می‌باید که به نام من باشد می‌فرمایم که نام مبارک امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام و فرزندان آن حضرت که ائمه معصومین اند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر نام من مقدم دانند که هر که نویسد ثواب یابد و هر که با خود دارد بیاساید.^۱

تأثیر علامه حلی بر تشیع اولجایتو

فصل مهم در تشیع اولجایتو، نقشی است که برای علامه حلی (حسن بن یوسف بن مطهر، م/۷۳۶) قائل شده‌اند. نویسنده اندیشه‌های کلامی علامه حلی می‌گوید: «تاریخ ورود علامه حلی به دربار در همه منابع به طور یکسان نیامده است». افندی نقل می‌کند که علامه در سال ۷۰۸ در دربار حضور داشت. در منابع دیگر تاریخ ورود علامه قبل از شعبان ۷۰۹ ذکر شده است. همچنین نویسنده تاریخ اولجایتو، زمان ورود علامه را بعد از شیعه شدن اولجایتو می‌داند. وی سپس نتیجه می‌گیرد که به رغم روایات ضد و نقیض مورخان، دلایل محکمی وجود دارد که علامه قبل از تغییر مذهب ایلخان وارد دربار شده بود. علامه در ربیع الثانی سال ۷۰۹ در شهر سلطانیه اجازه‌ای برای تاج الدین عبد الواحد رازی نوشته است. بعلاوه به نقل رشید الدین، علامه در رجب سال ۷۰۹ همراه ایلخان به زیارت قبر سلمان فارسی رفته است.^۲ ابن بطوطه روایت تشیع خدابنده را بر عهده علامه حلی دانسته است. به دنبال آن نوشته است که: فأمیر السلطان بحمل الناس علی الرفض و کتب بذلک الی العراقین و فارس و أذربيجان و أصفهان و کرمان و خراسان ... و کان السلطان أمر بأن تسقط أسماء الخلفاء و سائر الصحابة من الخطبة و لا يذكر الا اسم علی و من تبعه کعمار^۳

اقدام علامه حلی در تألیف چند کتاب در زمینه امامت و اهدای آنها به اولجایتو نشانی از اقدامات این فقیه شیعه در ترویج تشیع در این دوره است. علامه حلی کتاب نهج الحق و کشف الصدق خود را به سلطان محمد خدابنده تقدیم کرده است. وی در آغاز عبارت تقدیم‌نامه تصریح دارد که کتاب را «خشیه لله و رجاء لثوابه و طلباً للخلاص من أليم عقابه بکتمان الحق و ترک ارشاد الخلق» تألیف کرده است؛ در عین حال، در نگارش آن دستور سلطان را مراعات کرده است. او پس از

۱- نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۵، شماره مسلسل ۱۰۶، تابستان ۱۳۵۲، صص ۱۴۰-۱۵۰

۲- اندیشه‌های کلامی علامه حلی، ترجمه احمد نمایی، بنیاد پژوهشهای اسلامی (از یادداشت دست نویس مترجم که دوست عزیز، آقای مروارید فرستادند، استفاده کرده‌ام).

۳- رحله ابن بطوطه، ص ۲۰۵.

سخن بالا می‌گوید:

«و امتثلت فيه مرسوم سلطان وجه الارض، الباقية دولته إلى يوم النشر والعرض، سلطان السلاطين وخاقان الخواقين، مالك رقاب العباد وحاكمهم، وحافظ أهل البلاد وراحمهم، المظفر على جميع الاعداء، المنصور من إله السماء المؤيد بالنفس القدسية والرياسة الملكية، الواصل بفكره العالی الى أسنى مراتب العلی، البالغ بحدسه الصائب الى معرفة الشهب الثواقب، غياث الملة والحق والدين «اولجايتو خدا بنده محمد» خلد الله ملكه الى يوم الدين وقرن دولته بالبقاء والنصر والتمكين وجعلت ثواب هذا الكتاب واصلا اليه».

به طور قطع علامه در برخی از این القاب جدی نبوده و تنها رسم رایج را مراعات کرده است. انگیزه او در تقدیم این کتاب جز این نبود که سلطان محمد خدا بنده به تشیع گرویده؛ و علامه به عنوان برجسته ترین عالم شیعی و وظیفه خویش می‌دید تا به نحوی از این اقدام وی سپاسگزاری کند. علامه حلی کتاب منهاج الکرامه و کتاب کشف الیقین را نیز به اولجايتو تقدیم کرده است. ایشان «الرسالة السعدیه» خود را به یکی از دیوانیان با نام محمد بن علی ساوجی هدیه کرده است. وی در مقدمه آن نوشته است: «... برسم المولی، المخدوم الاعظم، صاحب الکبیر المعظم، صاحب دیوان الممالک شرقاً و غرباً، بعداً و قریباً، مالک السیف و القلم، ملجأ العرب و العجم، ملاذ جمیع طوائف الامم، محیی المکارم و الرمم، ممیت البدع و دافع النقم، المؤید بالالطاف الربانیة، المظفر بالعنايات الالهية، خواجه سمد الملة و الدين، اعز الله بدوام دولته الاسلام و المسلمین، و شید قواعد الدين ببقاء أيامه الزاهرة الى يوم الدين و قرن اعقابہ بالنصر و الظفر و التمكين و ختم أعماله بالصالحات ... بمحمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين».^۱

این مقدمه نویسی های علامه، اختصاص به کتابهایی دارد که در باره امامت نوشته است؛ اما در کتابهای فقهی مفصل ایشان، یادی از این قبیل تصدیق نامه ها نیست.

به هر روی این فصلی مهم در تاریخ تشیع ایران به شمار می‌آید؛ چه اغلب این اقدامات در سلطانیه و شهرهای ایران بوده است. وی جلد دوم کتاب الالفین خود را، در سال ۷۱۲ در شهر دینور - در نزدیکی کرمانشاه - به پایان رسانده است.^۲ علامه در سال ۷۱۳ اجازه ای نیز در ورامین برای قطب الدین رازی نوشته است.^۳ در جای دیگر در باره الالفین الفارق بین الصدق و المین آمده است که در رمضان سال ۷۱۲ در شهر جرجان، تألیف آن خاتمه یافته و این زمانی بوده که علامه حلی در

۱ - الرسالة السعدیه، ص ۴، در باره مهدی الیه ر.ک: الدرر الکامنه، ج ۴، ص ۱۰۱؛ مقدمه جامع التواریخ همدانی،

ج ۲، صص ۲۹ - ۱۵؛ نسائم الاسحار، ص ۱۱۴، آثار الوزراء، ص ۲۸۳

۲ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گهرشاد، ج ۱، ص ۱۳۳

۳ - بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۴۰ و نک: مقدمه غایه المراد، ج ۱، ص ۴۶

کنار سلطان اعظم غیاث الدین محمد اولجایتو بوده است.^۱

گفتنی است در این عهد هم جوینی‌ها، هم رشیدالدین و فرزندان وی، به عالمان مذاهب مختلف احترام می‌گذاشتند و در این جهت در حق همه آنها کمک می‌کردند. سندی از زمان رشیدالدین فضل‌الله (م ۷۱۸)، نشان می‌دهد که وی به فرزندش امیر علی، حاکم بغداد، دستور داده تا به علما کمک کند. در میان آنها، از علامه حلی نیز یاد شده است که به وی دو هزار دینار، پوستین فنک و یک مرکوب با زین داده شود. نام اصیل‌الدین فرزند خواجه‌نصیرالدین طوسی نیز در میان آنها دیده می‌شود.^۲ ارتباط علامه حلی با رشیدالدین فضل‌الله، نسبتاً گسترده بوده است؛ از جمله، گزارشی از جلسات درس رشیدالدین از علامه حلی در دست است که در مقدمه آن به زمانی اشاره می‌کند که: «فانی لما امرت بالحضور بین یدی الدرگاه المعظمة الممجدة الایلیخانیة ... حضرت فی بعض الیالی فی خدمته (رشیدالدین فضل‌الله) للاستفادة من نتایج قریحته». وی در ادامه از موضوع بحث در این جلسه سخن می‌گوید و آن جمع بین سخن خداوند خطاب به رسول است که فرمود: «قل رب زدنی علما» و سخن وصی که وصی فرمود: «لو کشف الغطاء ما زدت یقینا».^۳ فضل‌الله در مقدمه رساله بیان الحقائق اشاره کرده است که زمانی که در سال ۷۰۹ خداینده به حدود بغداد و مدائن رسید، قصد زیارت سلمان را کرد. در آنجا «مولانا المعظم ملک الحکماء و المشایخ، علامه العالم، یگانه و دستور ایران جمال‌المله و الدین ابن مطهر الحلی که بر سرآمده عصر است و ملازم درگاه اعلی» از وی سؤالی در باره زیارت جسمی که روح از کالبد آن بیرون رفته کرده و وی این رساله را در پاسخ پرسش وی نگاشته است.^۴

یادداشتی هم در باره ملاقات شیخ صفی‌الدین اردبیلی در سلطانیه با علامه حلی در مجموعه‌ای خطی آمده که باید در باره آن بیشتر تحقیق شود.^۵

افندی از عالمی با نام حسن کاشانی یاد کرده و در مقام ترویج تشیع، او را در کنار علامه حلی و محقق کرکی دانسته است؛ به نقل وی، او در زمان سلطان محمد خداینده به سلطانیه رفت و در همانجا درگذشت. قبر وی تا زمان افندی بوده و وی آن را زیارت کرده است.^۶ اکنون هم قبر ملا حسن کاشی در نزدیکی گنبد سلطانیه موجود بوده و عکس و گزارش آن ثبت و ضبط شده است.^۷ البته مخالفت‌هایی نیز با اقدامات خداینده شده است؛ یکی از این مخالفت‌ها مربوط به شهر اصفهان بوده است؛ به نوشته قاضی احمد قمی «سیاست خداینده در نشر مذهب امامیه در بعضی شهرها پیش رفته، اهالی اصفهان به قدم ممانعت پیش آمده قبول نمی‌کردند تا در شهر سنه عشر

۱ - مکتبه العلامة الحلی، ص ۵۳

۲ - سوانح الافکار رشیدی، صص ۷۰ - ۶۹

۳ - تقریرات خواجه رشیدالدین فضل‌الله، صص ۱۰۸ - ۱۰۷

۴ - بیان الحقائق، ص ۵۵

۵ - فهرست کتابخانه مجلس، ج ۵، ص ۴۰۸

۶ - بیان الحقائق، ص ۴۴

۷ - جغرافیای تاریخی سلطانیه، صص ۸۸ - ۸۲

و سبعمائه، جمعی کثیر از لشکریان خود را بدانجا فرستاد که جماعت متمردان را تأدیب نماید و از آن جمله مولانا ابواسحاق، که از سنیان متعصب بود، گرفته نزد پادشاه آوردند. و در این اثنا پادشاه مرحوم فوت شده آن مدعا پیش نرفت»^۱.

یکی از آثار فارسی شیعی که در ادامه اقدام سلطان محمد خدابنده نوشته شده و مربوط به اوایل قرن هشتم اصفهان است، رساله مسمار العقیده ترجمه رساله مسبار العقیده است. زمانی که در سال ۷۰۷ سلطان محمد خدابنده سکه به نام دوازده امام ضرب کرد، برخی از شهرهای ایران از جمله اصفهان، در برابر این اقدام مقاومت کرد. در این باره در تاریخ چنین نقل شده است:

«سلطان محمد خدابنده در شهر سنه سبع و سبعمائه فرمان داد تا سکه و خطبه به اسامی دوازده امام - علیهم السلام - مزین بسازند. در بسیاری از جاها، از جمله اصفهان، پیش نمی رفت و اهالی اصفهان قبول نمی کردند تا در سنه عشر و سبعمائه، بیست هزار سوار خواست که بدانجا فرستد و متمردين را تأدیب کند. بعد از زحمت بسیار مقدم ایشان ملا ابواسحاق بود گرفته به اردوی آوردند. یک مرتبه سرسختی اصفهانیان تخفیف یافت، اما چنان که باید به راه نیامدند»^۲.
در این گیرودار، قاضی نظام الدین ابواسحاق محمد بن اسحاق معروف به مزهد سرسختانه در برابر تشیع مقاومت می کرد؛ متکلمی شیعی با نام تاج الدین عبدالله بن معمار بغدادی به اصفهان در آمده و رساله مسبار العقیده در اثبات حقانیت عقاید شیعی تألیف کرد. پس از خروج او از اصفهان، شیعیان شهر، از قوام الدین ابو الفضل هبة الله بن محمد بن اصیل الدین خواستند تا آن را به پارسی برگرداند تا بهره برند. به این ترتیب رساله مسبار، با نام مسمار العقیده به پارسی برگردانده شد. ابن قوطی از قوام الدین یاد کرده و نوشته است که: «رایته بتبریز سنه ست و سبعمائه و اجتمعت یخدمته بالسلطانیه و هو حافظ عارف باسما المحدثین و متن الاخبار و قد صنف کتاباً منها کتاب ((زجاجة الانوار فی درازی الاخبار))»^۳. مترجم در پایان رساله به آبا و اجداد خویش اشاره کرده که همواره مناقب و مآثر امیرالمؤمنین و امام المتقین ساخته و کتابها پرداخته و ... آن زمانی که مردم قوت و مکنت آن که اظهار امثل آن کنند نبوده، در سلک کلک استعارت کشیده»^۴.

بنابر این چنین به نظر می آید که مترجم، عالمی به نام از خاندانی شیعی در اصفهان بوده است. این خود دلیل روشنی بر تشکل شیعه در این شهر، در آغاز قرن هشتم هجری است. در مقدمه این رساله در حکایت این ماجرا چنین آمده است: «چنین نویسد محرر این رساله و مقرر این مقاله

۱ - خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۵

۲ - نسخه ۳۰۰۸ مرعشی، برگ ۶۱۲، رساله سیرالنبی (ص)

۳ - تلخیص مجمع الاداب فی معجم الالقباب، جزء چهارم، قسم رابع، ص ۸۰۷. به نقل از: میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، ص ۷۸۳

۴ - مسمار العقیده، میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، ص ۸۶۵. این رساله به کوشش آقای صدارتی نیا در دفتر دوم میراث به چاپ رسیده است.

که به تاریخ میانه تابستان سال هفتصد و هفت از هجرت پیغامبر ما از مکه به مدینه و عهد دولت میمون و روزگار همایون شاهزاده و پادشاه جهان، خدایگان سلاطین زمین و زمان، دارای جهانیان، پیشوای خسروان، شاه مسلمانان، سایه رحمت رحمان، آفتاب آسمان امن ایمان، فروغ اروغ چنگیزخان، غیاث الدنیا والدین «جهانش بکام و فلک یار یار باد - جهان آفرینش نگهدار باد». در میان عامه اهل جهان خاصه خطه اصفهان که واسطه قلاده اقلیم وسط است، گفتگوی و جستجوی به واسطه بحث امامت نوع انسان و کار خلافت پیغامبر آخر الزمان و حال امیرالمؤمنین شیر یزدان و دوستان و دشمنان او پیدا و پنهان پدید آمده بود؛ حکیم فاضل، عارف واصل، مولانا تاج المله و الدین عبدالله بن معمار بغدادی اینجا رسیده و هم در این سخنان سؤال چند نزد شیخ نامدار واعظ اهل این دیار، نظام الدین اسحاق مزهد نوشته، و رساله عربی ساخته، چون او بر عزیمت سفر روانه شد، جماعت بزرگان و دوستان همه از آن سؤالات (مستفیع) نمی‌گشتند. به اتفاق اشارت کردند که سؤالات را پارسی، در میان رساله‌ای جمع کرده و آن بحثها را پاک و منقح کرده ثبت گردانید و اگر جایی روشن‌تر و وجهی از آیات و امثال دیگر سخنان که به فهم نزدیک باشد یا به جواب مجدد مؤکد باید کرد، این بنده بدان مشغول شود تا فایده آن سؤالات به خاص و عام برسد.^۱

در باره اصفهان گفتنی است که در عهد اولجایتو، قاضی آن عباد بن احمد بن ... شرفشاه معروف به گلستانه بوده است. وی نویسنده شرحی است بر تهذیب با نام «توضیح الوصول»^۲ نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستانه رضوی موجود است. کتابی نیز با عنوان «کاشف المعانی فی شرح حرز الامانی» دارد که از آن نیز نسخه‌ای باقی مانده است.^۳

علاء الدوله سمنانی می‌گوید: «در آن وقت که پادشاه خدابنده رافضی شد، حکم کرد که نام خلفای اربعه در خطبه نگویند و نام دوازده امام گویند. چون ایلچی به اصفهان رفت تا این حکم برساند اینجا شیخی بود دانشمند اهل و من با او نیک می‌بودمی. او فتنه آغاز نهاد تا ایلچی را برنجاند و ترک ذکر نام صحابه در خطبه نکردند تا کار به جایی رسید که او را به گناهکاری به اردوی بردند و بیم کشتن بود و زیان بسیار از آن به خلق اصفهان رسید».^۴ جای دیگری از همین کتاب علاءالدوله چنین تعریف کرده است که: «از آن گاه باز که خدابنده میل به روافض کرد و سنیان را برنجانید و جمله امرا به موافقت او ترک مذهب حق کردند امیرچوپان نکرد و مذهب حق را نیز پنهان نکرد و تقویت داد، او را دوست داشته‌ام».^۵

۱ - همان، ص ۷۸۷.

۲ - ذریعه، ج ۴، ص ۴۹۹.

۳ - الحقائق الراهنه، ص ۱۰۷.

۴ - جهل مجلس علاءالدوله سمنانی، مجلس چهلیم، ص ۲۶۱.

۵ - همان، مجلس بیست و یکم، ص ۱۴۹.

از این قرن یادداشتی نیز از ابن بطوطه (م ۷۷۹) دربارهٔ اصفهان در دست است که: «قد خرب اکثرها بسبب الفتنة التي بين اهل السنة و الروافض، و هي متصلة بينهم حتى الان فلا يزالون في قتال». ^۱ البته دانسته است که اصفهان بر اثر قتال میان حنفیان و شافعیان تخریب شد؛ همانطور که ری و نیشابور. ^۲ وی در جایی تشیع را به شهرهای کربلا، حله، بحرین، قم، کاشان، ساوه، آوه و طوس نسبت داده است. ^۳ و تحت عنوان «حکایة الرافضة» شرحی از آغاز ظهور سرداران خراسان به دست داده است. ^۴

بازتاب اندیشه‌های علامهٔ حلی در ایران در قرن هشتم و نهم

در حوزهٔ درسی علامهٔ حلی و فرزندش فخرالمحققین در حله، شماری از شیعیان ایرانی از خراسان، اصفهان، طبرستان و غیر آنها بوده‌اند.

این افراد نسخه‌هایی از کتابهای علامه و فرزندش را با دست خویش نوشته‌اند که برجای مانده و ما از روی آنها می‌توانیم حوزه گسترش آثار فقهی و کلامی علامه را در ایران دنبال کنیم. ما در اینجا فهرستی از کتابهای علامه حلی را، که یا توسط ایرانیها کتابت شده و یا در شهرهای ایران نوشته شده، بر اساس کتاب ارجمند «مکتبة العلامة الحلی» * ازایه می‌دهیم. ^۵

نسخه‌ای از کتاب «ارشاد الاذهان» علامهٔ حلی باقی مانده که به خط حسن بن حسین سبزواری است که در سال ۷۱۸ کتابت آن انجام یافته است. ^۶ نسخه‌ای دیگر از همان کتاب که توسط برهان بن حسین بن محمد المحمود الفقیر و قمی ^۷ نوشته شده و برخی از قسمت‌های آن به فارسی درآمده، باقی است. این نسخه در سال ۷۳۰ یعنی چهار سال بعد از درگذشت علامه تحریر شده ^۸ و نشانگر آن است که علامه شاگردان ایرانی فراوانی داشته که در جهت نشر آثار او و ترجمهٔ آنها به فارسی کوشش می‌کرده‌اند. از همان کتاب نسخه‌ای هم، که در سال ۷۳۶ نوشته شده، از ایرانی دیگری با نام محمد بن حسن بن علی طبری برجای مانده است. ^۹ نسخه‌ای دیگر نیز در سال ۷۷۲

۱ - رحلة ابن بطوطه، ص ۱۹۹

۲ - رک: مقالهٔ مادلونگ دربارهٔ منازعات حنفیان و شافعیان، مجلهٔ میراث جاویدان، ش ۳

۳ - همان، ص ۱۸۷

۴ - همان، ص ۲۸۳

* - این فهرست مربوط به کتابهایی است که قبل از روی کار آمدن صفویه کتابت شده و شاهد مهمی بر حضور اندیشه فقهی و کلامی شیعه در شهرهای مختلف ایران است.

۵ - ابن اثر از استاد مرحوم علامه سید عبدالعزیز طباطبایی است که پس از درگذشت ایشان منتشر شده است.

۶ - مکتبة العلامة الحلی، ص ۳۵

۷ - همان

۸ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۱۰، صص ۲۲۰ - ۲۱۸

۹ - مکتبة العلامة الحلی، ص ۳۵

توسط مجدالدین بن شرف الدین بن مغیث الدین اصفهانی به رشته تحریر درآمده است.^۱ نسخه‌ای دیگر از حسین بن حسن بن حسین حاجی اسدآبادی در دست است که در سال ۷۹۹ در استرآباد نوشته شده است.^۲ طبعاً این افراد با یکی دو واسطه در شمار شاگردان مکتب حله بوده‌اند؛ به عنوان نمونه بر روی اجازه‌ای در نسخه‌ای از همان کتاب «ارشاد الاذهان»، کاتب آن که حسن بن حمزة حسینی نجفی بوده و آن را در سال ۸۳۷ کتابت کرده گفته است که شیخ او زین الدین علی بن حسن استرآبادی است که او شاگرد حسن بن ضیاء الدین اعرج و او شاگرد فخرالمحققین و او شاگرد پدرش علامه حلی بوده است.^۳

نسخه‌ای از کتاب «ارشاد الاذهان» علامه حلی در دست است که در سال ۸۳۰ توسط هبة الله بن محمد استرآبادی تلفیابی نوشته شده و به سعدالدین ابن مجدالدین بن فضل الله ساکن مشهد مقدس رضوی - علیه الصلاة والسلام - تقدیم شده است.^۴

سید حیدر آملی فیلسوف متصوف، که از شاگردان فخرالمحققین است، نسخه‌ای از کتاب «استقصاء البحث و النظر فی مسائل القضاء و القدر» علامه حلی را به رشته تحریر درآورده است که در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود.^۵

محمد بن احمد ... مخلوف مدنی نیز نسخه‌ای از کتاب «الالفین» علامه حلی را در سال ۸۵۳ در شهر ساری مازندران نوشته است.^۶

جعفر استرآبادی نسخه‌ای از کتاب «ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد» علامه حلی را همچنین در سال ۷۰۷ هجری نوشته که در شهر آدانای ترکیه نگهداری می‌شود.^۷

نسخه‌ای از کتاب «تبصرة المتعلمین» علامه حلی نیز در دست است که بر روی آن انهایی آمده که ضمن آن فخر المحققین تصریح کرده است که کتاب مزبور را: «مولانا الاعظم افضل المحققین سلطان الحکماء و المتکلمین تاج الدنیا و الدین عماد الاسلام و فخر المسلمین ابوسعید ابن الامام السعید عمادالدین یحیی ابن الامام السعید فخرالدین احمد کاشی بر وی خوانده است». در آنجا تصریح کرده است که «و کانت الاستفادة منه اکثر من الافادة له». تاریخ این اجازه ربیع الاخر سال ۷۵۹ هجری است.^۸

نسخه‌ای از کتاب «تحریر الاحکام الشرعية» علامه را احمد بن حسن بن یحیی فراهانی در

۱ - همان، ص ۳۶، کتابخانه ملی تبریز، ج ۱، ص ۴۶

۲ - مکتبه العلامة الحلی، ص ۳۶، فهرست مرعشی، ج ۱۷، ص ۲۷۶

۳ - مکتبه العلامة الحلی، صص ۳۸ - ۳۷

۴ - همان، ص ۳۷؛ فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۷، ش ۲۸۰۵

۵ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۱۴، صص ۲۲۴ - ۲۲۵؛ مکتبه العلامة الحلی، ص ۴۹

۶ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۵، صص ۸ - ۴؛ مکتبه العلامة الحلی، ص ۵۴

۷ - مکتبه العلامة الحلی، ص ۶۳

۸ - همان، صص ۷۳ - ۷۲

۲۳ ربیع الاول سال ۷۵۹ نوشته که در کتابخانه حضرت عبدالعظیم نگهداری می شود. نسخه‌ای دیگر از همین کتاب را حسین^۱ بن علی بن محمد استرآبادی در ۲۸ شعبان سال ۷۲۶ نگاشته است. همچنین نسخه‌ای دیگر از آن را حسن بن حسین بن حسن سرایشنوی در شهرکاشان در ۲۲ جمادی الاولی سال ۷۳۵ در محله باب ورده کتابت کرده است. نسخه‌ای دیگر از همین کتاب را محمد بن علی طبری در ۲۴ صفر سال ۷۳۷ کتابت کرده که بر روی آن تملکی با تاریخ رجب سال ۷۶۲ از محمد بن نعمه الله عقدائی به چشم می خورد. بر روی نسخه‌ای دیگر از آن یادداشتی از محمد بن محمد بن علی آملی به تاریخ ۷۵۲ وجود دارد. نسخه دیگری از همین کتاب به خط سلطان حسن الحسینی موجود است که آن را در سال ۸۳۳ نوشته و آن را برزین الدین علی بن حسن استرآبادی قرائت کرده است. همین طور نسخه‌ای با تاریخ ۱۲ صفر سال ۸۶۰ از عماد بن علی جرجانی موجود است.^۲ نسخه‌ای از کتاب «الخلاصة فی علم الکلام» علامه حلی را علی بن حسن بن الرضی العلوی الحسینی السرايشنوی در ذی حجة سال ۷۱۶ نگاشته است. از پایان این نسخه برگه افتاده که در ۱۱ جمادی الثانیة سال ۸۰۴ عبدالملک بن اسحاق بن عبدالملک ابن فتحان الواعظ القمی الکاشانی آن را نوشته است.^۳

گفتنی است که خاندان فتحان از خاندانهای شیعی مشهور است که از قرن هفتم به بعد، عالمانی از آنها شناخته شده‌اند؛ شماری از آنها را استاد مدرسی معرفی کرده‌اند.^۴ یکی از این عالمان مولانا عماد الدین محمد بن محمد بن فتحان است که علامه حلی با یک واسطه از او حدیث نقل کرده است. این نکته نیز افزودنی است که سند حدیث مزبور نشان می دهد که علامه در قم حدیث را شنیده است. سند حدیث مزبور در کتاب «عوالی اللثالی» ابن ابی جمهور از علامه به بالا چنین است: «قال: حدثني الشيخ العلامة الفهامة استاذ العلماء جمال الدين حسن بن يوسف بن المطهر، قال: رويت عن مولانا شرف الدين اسحاق بن محمود اليماني بقم عن خاله مولانا عماد الدين محمد بن محمد بن فتحان القمي عن الشيخ صدر الدين الساوي».^۵ از خاندان فتحان یکی نیز شمس الدین اسحاق است که یادداشتی از وی با تاریخ صفر ۷۷۳ بر نسخه‌ای از «تفسیر ابوالفتوح رازی» و یادداشت دیگری با تاریخ سال ۷۸۰ بر نسخه‌ای از «فقه القرآن» قطب راوندی موجود است. فرزند وی رضی الدین عبدالملک نیز از برجستگان خاندان فتحان در اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری است که در کاشان اقامت کرده و پس از وی خاندان فتحان در این شهر^۶ بوده‌اند. نسخه‌ای از «رسالة السعدية» علامه حلی در ربیع الثانی سال ۷۶۴ در شهر اردبیل نوشته

۱ - یا حسن.

۲ - همان، ص ۸۷ - ۷۸

۳ - همان، ص ۱۱۶

۴ - خاندان فتحان، قم، ۱۳۵۲

۵ - همان، ص ۹.

۶ - همان، صص ۱۳ - ۱۱. استاد مدرسی در آنجا چهره‌های دیگری از این خاندان شیعی را شناسانده‌اند.

شده است.^۱ نسخه‌ای از همین رساله را جمال‌الدین علی بن مجدالدین سدید منصورى استرآبادی در سال ۸۶۵ نگاهشته است. کتابت نسخه‌ای دیگر از این کتاب، در ۲۲ رمضان سال ۸۸۱ در شهر اصفهان خاتمه یافته است.^۲ آشکار است که این تاریخ، مربوط به ۲۵ سال پیش از پیروزی صفویان در ایران است.

نسخه‌ای از کتاب «غایة الوصول و ایضاح السبل» علامه حلی، توسط محمد بن محمود بن محمد ملک طبری در تاریخ ربیع الاول سال ۷۰۴ در شهر سلطانیه کتابت شده است؛^۳ این تاریخ مربوط به زمان حیات خود علامه حلی است.

یکی از مراکز علمی این عصر در ایران، که سلطان اولجایتو آن را تأسیس نمود، مدرسه سیاره بود که بر پایه نامی که برای آن برگزیدند، همراه اردوی سلطانی بود. در عباراتی که پیش از این آوردیم از این مدرسه یاد شده بود. این مدرسه از مراکزی است که علامه حلی در آن تدریس کرده و از مراکز اصلی نشر اندیشه‌های شیعی او در ایران است. در باره این مدرسه آمده است که:

«سلطان سعید از غایت محبت دین اسلام و دوستی محمد رسول(ص) و اهل بیت او، دائماً با علما در مناظره و مباحثه می‌بود و اهل علم را رونقی تمام و چنان علم دوست بود که بفرمود به استصواب و فکر خواجه رشیدالدین تا مدرسه سیاره بساختند از خیمه‌های کرباس و دائماً با اردو می‌گردانیدند و در آنجا مدرسی چند تعیین فرمود چنانکه شیخ جمال‌الدین حسن بن المظهو و مولانا نظام‌الدین عبدالملک و مولانا نورالدین تستری و مولانا عضدالدین آوجی و سید برهان‌الدین عبری و قرب صد طالب علم را در آنجا اثبات کردند و ترتیب ماکول و ملبوس و الاغ و دیگر مایحتاج ایشان مهیا فرمود تا در بندگی حضرت می‌باشند».^۴

شاهد موجود بر این مطلب آن است که نسخه‌ای از کتاب ارجمند «قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام» علامه حلی در دست است که نویسنده آن محمد بن ابراهیم حسینی دشتکی است؛ وی که شاگرد علامه حلی بوده این کتاب را در سال ۷۰۳ در مدرسه سیاره نوشته و در پایان آن چنین آورده است: «و فرغ المستنسخ من الاصل ... يوم الثلاثاء الثانی و العشرین من ربیع الاول سنة ۷۱۳ ... بالسلطانیة شید الله ارکان دولة بانیهما فی المدرسة الشریفة الایلیخانیة المسماة بالسیارة».^۵ کتاب دیگری از آثار علامه، که یکی از شاگردان وی در مدرسه سیاره آن را نوشته، کتاب «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» است؛ نسخه‌ای از این کتاب را شمس‌الدین محمد بن محمود بن محمد آملی (م ۷۵۳ در شیراز) شاگرد علامه حلی در مدرسه سیاره برای استادش علامه نوشته و به

۱ - فهرست نسخه‌های مجلس، ج ۱۴، ص ۲۲۵، ش ۶۳۴۲

۲ - مکتبه العلامة الحلی، ص ۱۳۰

۳ - همان، ص ۱۳۴

۴ - مجمع التواریخ، نسخه ملک، جلد سوم، برگ ۲۲۷، به نقل از: مسائل عصر ایلخانان، ص ۲۵۰

۵ - مکتبه العلامة الحلی، ص ۱۳۷

تاریخ روز جمعه بیستم محرم سال ۷۱۳ در شهر کرمانشاه کار نگارش آن پایان یافته است.^۱ یکی دیگر از نسخه‌های این کتاب را محمد بن محمد اسفندیاری آملی در سال ۷۴۵ نوشته و بر فخرالمحققین خوانده است و نسخه دیگری را نیز ابو محمد بن محمد بن ابی تراب ورامینی در رجب سال ۷۱۶ کتابت کرده که نسخه‌های آنها موجود است.^۲

نگارش نسخه‌ای از کتاب «قواعد الاحکام» را نیز محمد بن محمد بن مهدی بن مخلص قمی در هفتم رمضان سال ۷۱۸ به پایان برده است.^۳ همچنین نسخه دیگری از «قواعد» را حسین بن ابی‌الحسن بن محمد بن حسن کاشانی در هفتم صفر سال ۷۲۸ کتابت کرده است؛ نسخه دیگری با تاریخ سال ۷۳۲ از علی بن الحسن بن علی بن ابی‌المجد خوارزمی در دست است. علی بن فخرالدین ابی طالب طبری که نویسنده نسخه‌ای دیگر از «قواعد» در سال ۷۴۶ است اجازه‌ای نیز از فخرالمحققین در پایان نسخه آورده که در سال ۷۶۰ در شهر حله بر وی نوشته شده است؛ که این خود نشانگر حضور شاگردان ایرانی در درس فخرالمحققین است.^۴ نسخه‌ای دیگر از قواعد را فضل‌الله بن محمد بن علی القمی در سال ۸۱۴ در نجف اشرف کتابت کرده است. نسخه‌ای دیگر نیز با نگارش محمد بن علی بن حیدر بن حسن بن علی بن طاهر بن منصور مقرئ کاشانی با تاریخ شوال ۸۴۹ در دست است. اجازه‌ای در پایان آن آمده که نوشته احمد بن معین بن همایون بن علی الکاشی ... بمحروسة کاشان می‌باشد.^۵ مخطوطات دیگری از این کتاب را که عالمان ساکن ایران در قرن نهم آنها را نوشته‌اند، می‌توان به شرح زیر نام برد: نسخه‌ای از محمد بن حسن بن محمد بن سلیمان طبری در سال ۸۵۴، نسخه‌ای از علی بن عبدالعزیز استرآبادی در سال ۸۵۹، نسخه‌ای از محمد بن حسن اصفهانی در سال ۸۸۰ و نسخه‌ای نیز از معین بن محمد بن علی ... بن دانیال الرهقی در سال ۸۹۸ در کاشان.^۶

از کتاب «قواعد الاحکام» بالغ بر هفتاد نسخه تا قرن نهم موجود است که نشانی از کثرت شیعیانی است که در بلاد مختلف از آن استفاده می‌کرده‌اند.

کتاب قواعد الاحکام علامه یکبار هم در سال ۷۳۲ در طی ده ماه ترجمه شده است، مترجم آن، محمد بن محمد بن ابی‌عبدالله المدعو به حاجی، گویا از شاگردان خود علامه حلی بوده است. نسخه منحصراً آن که در سال ۷۸۰ کتابت شده در مدرسه خیرات خان مشهد موجود است.^۷ نسخه‌ای از کتاب مبادی الوصول الی علم الاصول را یکی از شاگردان علامه با نام هارون بن حسن بن علی طبری در شعبان سال ۷۰۰ کتابت کرده که یادداشتی به خط علامه نیز بر آن هست.

۱ - طبقات اعلام الشیعه، القرن الثامن، ص ۲۰۴، مکتبه العلامة الحلی، ص ۱۶۳

۲ - مکتبه العلامة الحلی، ص ۱۶۴

۳ - فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۲۷۵، ش ۴۲۷۳؛ مکتبه العلامة الحلی، ص ۱۳۹

۴ - مکتبه العلامة الحلی، ص ۱۴۱

۵ - همان، ص ۱۴۷

۶ - همان، صص ۱۵۰ - ۱۴۹

۷ - همان، ص ۱۵۸

نسخه دیگری از همین کتاب را شاگرد دیگر علامه جمال‌الدین ابوالفتوح احمد بن عبدالله بلکو بن ابی طالب آوی در رمضان سال ۷۰۳ نوشته و بر مصنف خواننده و اجازه مؤلف نیز با تاریخ ۷۰۵ بر آن موجود است.^۱

از کتاب «مختلف الشیعة» علامه هم، نسخه‌هایی که در همان قرون نخست پس از تألیف کتاب، توسط ایرانی‌ها کتابت شده موجود است: نسخه‌ای با تاریخ سال ۷۰۲ تنها چند ماه پس از تألیف کتاب از ابراهیم بن یوسف استرآبادی، نسخه‌ای با تاریخ ۷۰۴ از محمد بن ابی طالب آوی، نسخه‌ای با تاریخ رمضان ۷۰۵ از جعفر بن حسین استرآبادی،^۲ نسخه‌ای با تاریخ جمادی الثانیه سال ۷۳۳ از احمد بن حسن بن یحیی فراهانی، نسخه‌ای با تاریخ شوال ۷۳۷ از محمود بن محمد بن بدر رازی.^۳

از کتاب «مراصد التدقیق و مقاصد التحقیق» نسخه‌ای به خط شمس‌الدین محمد بن ابی طالب بن الحاج محمد آوی موجود است که آن را در سلطانیه در جمادی الاولی سال ۷۱۰ نوشته و اجازه‌ای از فخرالمحققین بر روی آن است؛ این نسخه در ملکیت فتح‌الله بن خواجگی شیرازی انصاری بوده که در تاریخ ۷۶۷ به فرزندش همام‌الدین محمد هبه کرده است.^۴

از کتاب «مناهج‌الیقین» علامه نیز نسخه‌ای توسط علی بن حسن طبری با تاریخ شعبان سال ۷۲۴ موجود است.^۵ از کتاب «مناهج‌الصلاح فی اختصار‌المصباح» هم نسخه‌ای با تاریخ شوال ۷۳۳ موجود است که توسط محمد بن علی طبری کتابت شده است.^۶

از کتاب «مناهج‌الکرامه فی اثبات‌الامامة» نسخه‌ای با تاریخ رجب سال ۸۷۸ موجود است که کمال‌الدین بن عبدالله بن سعید جرجانی آن را نوشته است. و تعلیقات فارسی و عربی نیز در میانه‌سطور آن وجود دارد.^۷ ترجمه‌ای هم از این کتاب مربوط به قرن هشتم یا نهم در کتابخانه فرهاد معتمد موجود است که در نشریه نسخه‌های خطی دانشگاه شناسانده شده است.^۸

از کتاب «نهاية‌الإحکام فی معرفة‌الاحکام» علامه نیز نسخه‌ای موجود است که در مکتبه المدرسة السلطانیة نگارش یافته است.^۹ نسخه‌ای از «نهج‌المسیرشدین» را شمس‌الدین محمد بن ابی طالب بن الحاج محمد بن حسن آوی در سال ۷۰۵ نوشته است. نسخه‌های دیگری نیز از این کتاب موجود است که اولی را جمال‌الدین ابوالفتوح احمد بن ابی عبدالله بلکو آوی در سال ۷۰۵ و دومی را احمد بن بزباش دزفولی در تاریخ ۸۲۴ نوشته است.^{۱۰}

۱ - همان، ص ۱۶۹

۲ - همان، صص ۱۷۵ - ۱۷۴

۳ - همان، ص ۱۷۷

۴ - همان، ص ۱۸۵

۵ - همان، ص ۱۹۲

۶ - همان، ص ۱۹۸

۷ - همان، ص ۲۰۰

۸ - نشریه نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۱۶۰؛ مکتبه‌العلامة الحلی، ص ۲۰۳

۹ - مکتبه‌العلامة الحلی، ص ۲۰۷

۱۰ - همان، صص ۲۰۶ - ۲۰۴

منابع

- ۱- البداية و النهاية، ابوالفداء ابن كثير الدمشقي، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۷
- ۲- تاريخ اولجايتو، ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاساني، به كوشش مهين همبلي، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۴۸
- ۳- تلخيص مجمع الاداب، ابن فوطي، تصحيح محمد الكاظم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، ۱۳۷۴
- ۴- جامع التواريخ، رشيدالدين فضل الله، تصحيح: محمدروشن، موسوي، تهران، البرز، ۱۳۷۳
- ۵- جغرافياي تاريخي سلطانيه، محمدعلي مخلصي، ناشر مؤلف، ۱۳۶۹
- ۶- چهل مجلس، علاءالدوله سمناني، تصحيح نجيب مايل هروي، تهران
- ۷- الحقائق الراهنه، شيخ آقابزرگ طهراني، بيروت، ۱۹۷۲
- ۸- خاندان فتحان، دكتور حسين مدرسي طباطبائي، قم، ۱۳۵۲ شمسي
- ۹- رحله ابن بطوطه، بيروت، داربيروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۵
- ۱۰- الرسالة السعديّة، علامه حلي، تصحيح محمدعلي بقال، قم، مرعشي،
- ۱۱- رياض العلماء و حياض الفضلاء، ميرزا عبدالله افندي، به كوشش سيداحمد حسيني اشكوري، قم، مرعشي، ۱۴۰۱
- ۱۲- سوانح الافكار رشيدى، رشيدالدين فضل الله همداني، بكوشش محمدتقي دانش پژوه، تهران، ۱۳۵۸
- ۱۳- غاية المراد في شرح نكت الارشاد، شهيد اول، تصحيح: استاد رضا مختاري و...، قم، مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه، ۱۴۱۴
- ۱۴- فهرست نسخه‌هاي خطي كتابخانه جامع گوهرشاد، محمرد فاضل، مشهد، اداره اوقاف، ۱۳۶۳ ش ۱۳۹۳
- ۱۵- فهرست نسخه‌هاي خطي كتابخانه مجلس، عبدالحسين حائري و...، تهران، از انتشارات كتابخانه مجلس.
- ۱۶- فهرست نسخه‌هاي خطي كتابخانه آية الله مرعشي، سيداحمد اشكوري، قم، از انتشارات كتابخانه آية الله مرعشي.
- ۱۷- مسائل عصر ايلخانان، منوچهر مرتضوي، تهران، آگاه، ۱۳۷۰
- ۱۸- مسمار العقيدة، عبدالله بن معمار بغدادى، تحقيق: على صدرائى نيا، ميراث اسلامى ايران، دفتر دوم، قم، كتابخانه آية الله مرعشي، ۱۳۷۴
- ۱۹- مكتبة العلامة الحللي، استاد مرحوم عبدالعزيز طباطبائي، قم، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، ۱۳۷۴ شمسي
- ۲۰- منهاج الكرامه، حسن بن يوسف علامه حلي، تبريز، ۱۳۸۰ ق.

مقالات

- ۲۱- بيان الحقائق، رشيدالدين فضل الله، به كوشش نجيب مايل هروي، مجموعه رسائل فارسي، مشهد، بنياد پژوهشهاي اسلامي، صص ۶۹- ۵۵
- ۲۲- تفريرات خواجه رشيدالدين فضل الله، حسن بن يوسف بن مطهر علامه حلي، تصحيح: عزيزالله عطاردى، فرهنگ ايران زمين، ش ۱۹، صص ۱۱۷- ۱۰۶
- ۲۳- المسكوكات المكتشفة في تل ابى صخير في الدورة، السيدة مهتاب درويش لطفى، الدكتور طارقي جواد حمودى، مجلة سومر، مجلد ۳۴، سال ۱۹۷۸، جزء اول و دوم، صص ۲۲۲- ۲۰۵
- ۲۴- مناظرات حنفيان و شافعيان در دوره مياني تاريخ ايران، ويلفرد مادلونگ، ترجمه رسول جعفرريان، مجله كيهان انديشه، ۱۹۲